

لطفًا لبخند!



نویسنده: سنجیف جیسوال سنجی

مشرح: اجیت نارایان

مترجم: فرید احمد کریمی



یک آهوی کوچک در جنگل میبوید.



او از خرگوش پیشتر بود.



او از فیل کوچک پیشتر بود.



او خیز زد و جریان آب روان را صاف کرد.



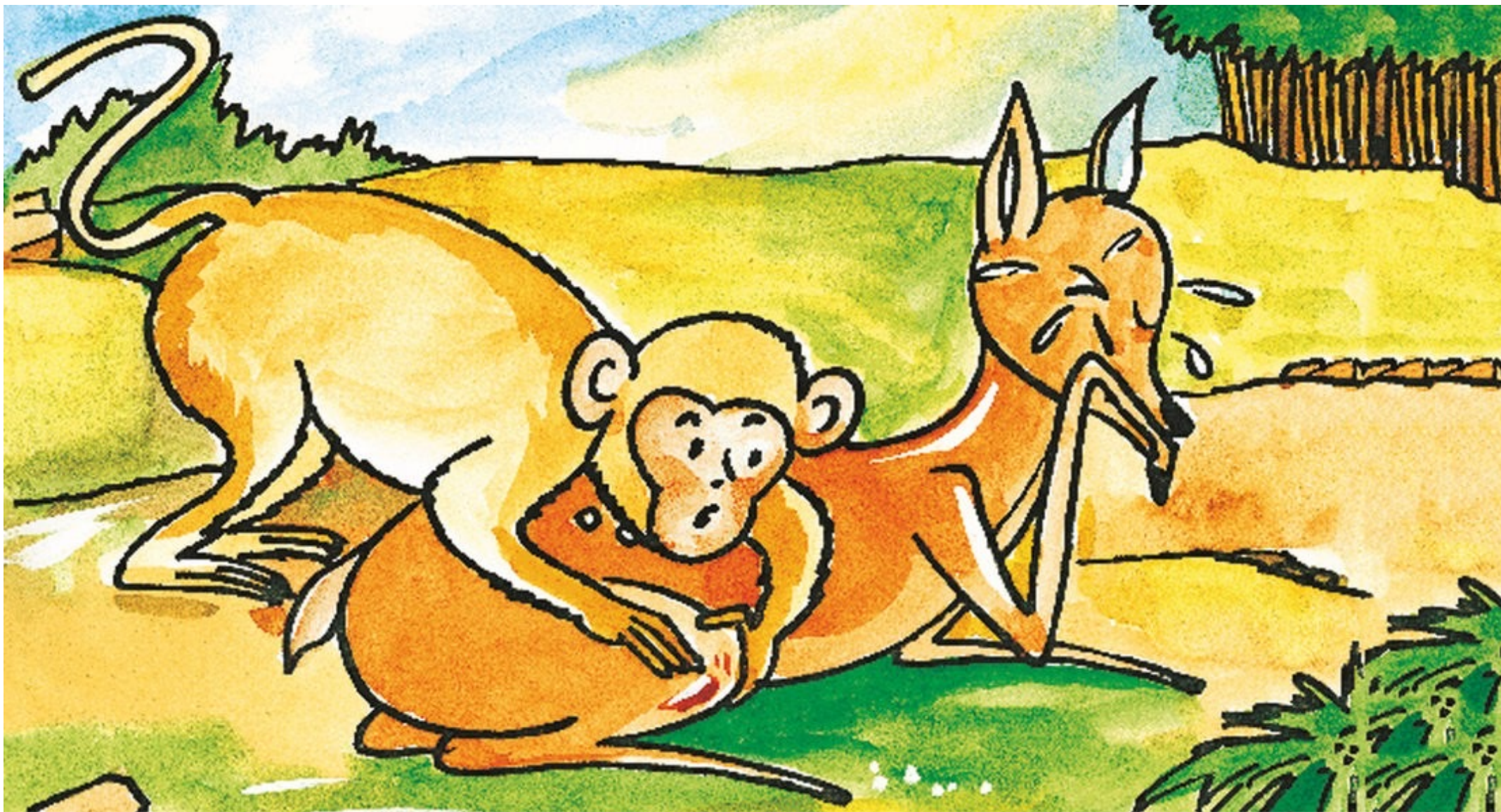
او دوید و از دیوار خیز زد.



یک سنگ بزرگ در چمن بود. پای آهو به سنگ بند شد و افتاد.



آهوی کوچک شروع به گریه
کرد.



شادی پای آهو را مالش کرد. اشک های آهو از چشم هایش ریخت.



آهوی کوچک گریه می کرد، خرس او را بغل کرد.



مادر آهو آمد و گفت، سیل کن، «من این سنگ را میزنم!»



آهوی کوچک گفت، اوه! او را نزن، او هم گریه خواهد کرد. مادر آهو
خنده کرد و آهو کوچک را هم خنده گرفت.

۱. کدام حیوانات در این داستان نقش دارند؟
۲. آیا شما آن حیوانات را دیده اید؟ کجا؟
۳. آهوی کوچک در جنگل چه می کرد؟
۴. آیا آهوی کوچک تیز بود؟ شما چطور خبر شدید؟
۵. چرا آهوی کوچک گریه می کرد؟ کی او را آرام ساخت؟
۶. آیا شما گاهی افتاده اید؟ چه اتفاق افتاده است؟